



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

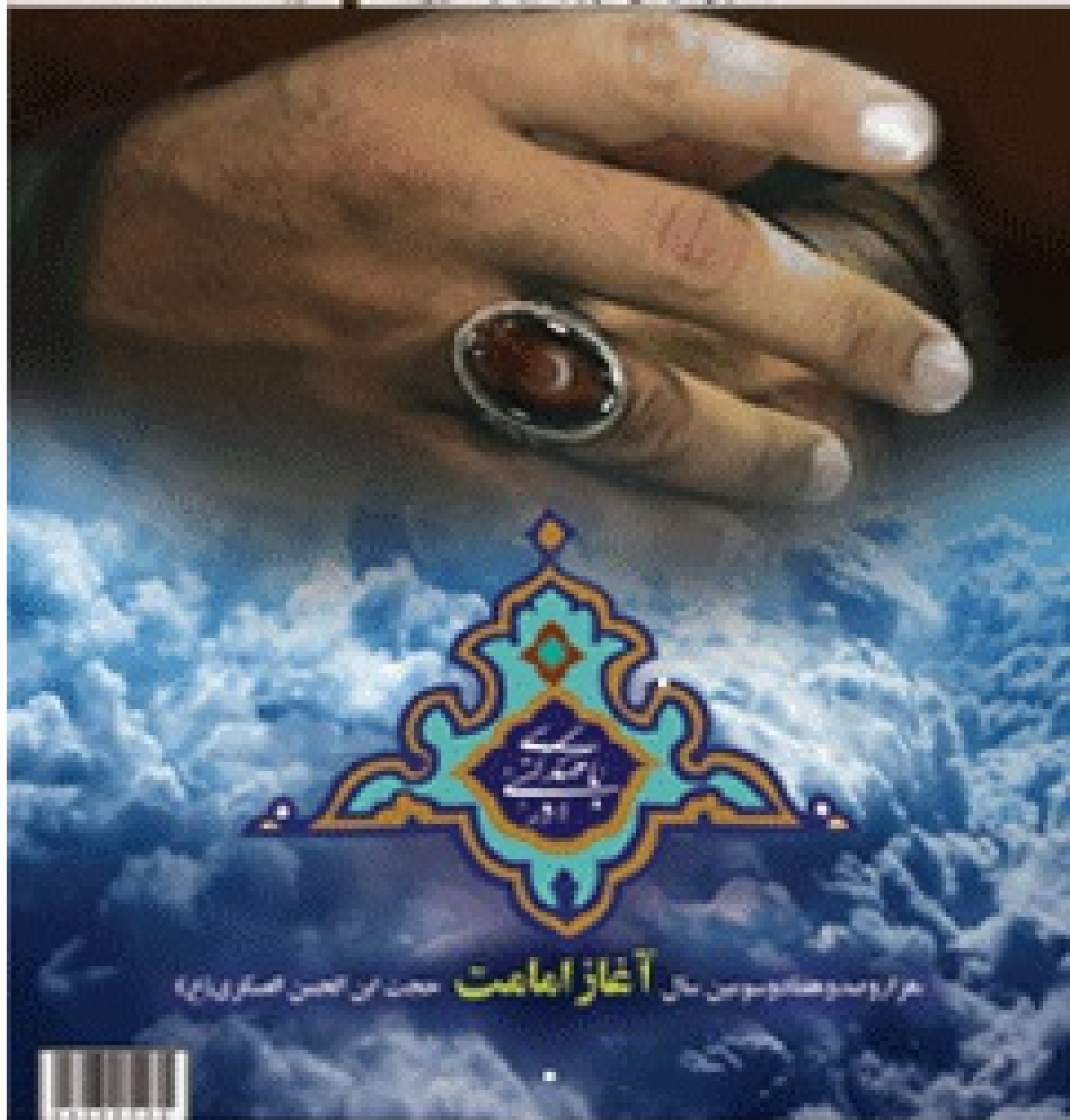
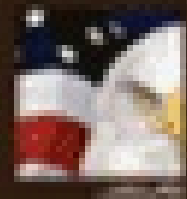
.ir

مجموعه علمی-تاریخی و فرهنگی-ادبی و اجتماعی

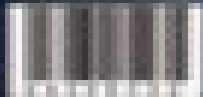
# موسکول

شماره ۴

ماهنامه



هر آرزوی ما در روز بیستم سال آغاز اعانت حضرت ابن العسکری (ع)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ماهنامه موعود ۴

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	ماهنامه موعود ۴ - مهر و آبان ۱۳۷۶
۶	مشخصات کتاب
۶	مهدی علیه السلام تک سوار دشت عشق و ما...
۸	دختر بهشتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
۱۲	همه مثل هم همه مثل ...
۱۷	دجال دروغگوی فریبنده
۲۲	رویکرد مسیحیت و غرب به معنویت و مهدویت
۲۶	نگرشی بر دوران غیبت صغری و نقش نواب خاص
۳۷	سردرد ملکه
۴۰	درباره مرکز

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۶

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۴ - مهر و آبان ۱۳۷۶ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

ص: ۱

### مهدی علیه السلام تک سوار دشت عشق و ما...

مهدی علیه السلام تک سوار دشت عشق و ما... «موعود» به همراه نسیم بهاری، بسان بادصبا از همه کوجه ها و لابلاي درختها گذشت و وارد صحن اطاق محقرمان شد. همه گوشه ها و زوایای آن را گرفت، چنانکه بناگاه همه تاروپودمان مملو از عطر نسیمی جانفزا گشت. دنیا رنگ دیگری یافت و همه بود و نبودمان. به راه افتادیم، با همه توش و توان که جز قلمی و کتابی چند نبود. با تجربه ای دراز از پس دو دهه کار قلمی و فرهنگی در این پهنه خاک. چشم جز عنایت او را نمی دید و روی نیاز به آستان کسی جز او نبردیم، الا- آنکه از باب تذکار، عرض احوال کردیم تا شاید از خوان گسترده موعود که نام مبارک مهدی صاحب الزمان ارواحنا له الفدا زینت بخش آن بود دیگران را نیز بهره ای حاصل آید. بسیار اندیشیده بودیم که چه امری می تواند پادزهر همه سموم منتشر در میان نونهالان و جوانان باشد. سمومی که غرب بیمار از طریق نشر فرهنگ و توسعه مدنیت آلوده اش در میان همه ملل و ساکنان سرزمینهای اسلامی می پراکند تا آنکه واسپس نقد و تحلیل مبانی فرهنگ و تمدن مغرب زمین و نحوه دست اندازی استعمار و استکبار بر حیات فرهنگی و مادی مسلمین خود را رویارو با «موعود» یافتیم. و این آغاز راه بود. چشم به آن شهسوار شیرین کار و پیک پی خجسته ایمان و رستگاری دوختیم و تکلیفی که با عنوان یک مسلمان شیعی مذهب، یک فرزند انقلاب و ساکنی در این وطن اسلامی بر دوش احساس

ص: ۱

می کردیم. چه، اعتقاد به موعود» خونی است در میان رگهای آنان که ماندن در طریق عاشورائیان را پذیرا شده اند. رمق پاهای خسته همه سلحشوران کربلای ایران. «موعود» تکیه گاه همه مردان و زنانی است که همواره در خود اندیشیده اند که «چه باید کرد»؟ باید موعودی بود، به موعود اندیشید و کبوتر دل را در آسمان او به پرواز درآورد تا از بادهای گزنده و مسموم درامان ماند. باید به «موعود» اندیشید و گام در سرزمین او نهاد تا همه گردهای رخوت و سستی عارض بر پاها و دستها فرو ریزد. باید به «موعود» اندیشید تا دانست در وقت انفعال چه باید کرد. چه، مهدی علیه السلام عصاره تمامیت تشیع است. همانام محمد صلی الله علیه و آله وسلم، فرزند علی علیه السلام، منتقم حسین علیه السلام و ذخیره رب الارباب و ودیعه اوست. مهدی علیه السلام، روح بزرگی است که در هیچ ظرفی نمی گنجد تا چه رسد به آنکه در ملکیت هیاتی و انجمنی درآید. وجود مغتنمی است که تمامی یافته ها، همه تمناها و تمامیت گذشته و حال و آینده را در خود دارد. مهدی علیه السلام، همه زمان، همه مکان و همه پهنای اندیشه ها را درمی نوردد تا به انسان وامانده درس آزادگی، سنت بودن و طریق شدن را بیاموزد. دستگیر همه مضطربان دوران است. همو که می خواند و اجابت می کند، دعای هر داعی و خواهش هر خواهشگر را، و می آموزاند که در وقت غیبت خورشید چگونه باید زیست تا زیننده نام «منتظر» شد؟ چگونه باید ساخت بنایی را که انسان منتظر در تمامیت عظمتش حیران جلوه خداوندی شود؟ چگونه باید پوشید، جامه انتظار را تا از منکران مهدی علیه السلام بازشناخته شد؟

چگونه باید در صحنه حیات حاضر شد تا کیان سرزمین اسلامی در امان ماند؟ چگونه باید تعهد هر طاغوت مستکبر را از گردن باز کرد تا در وقت، حضور پذیرایمان شود؟ چگونه باید به تمامیت استکبار و تمامیت اعتقاد و ادبی که دل را می میراند و آدمی را به بند می کشد گفت «نه . مهدی علیه السلام تمامیت وجود شوق منتظر است که در کنار جاده انتظار پا به پای فقیه دوران و ولی شیعیان مسافر خود را چشم به راه است. مهدی علیه السلام خود محمد صلی الله علیه و آله وسلم است که می آید. رحمه للعالمین، تک سوار دشت عشق که دلدادگان را صلا می دهد و «موعود»، دفتر همه آرزوی ما و شماست. همه آنچه که گفته و یا می گوئیم اما، ای همه موعودیان! به همان سان که نوشته ایم، دفتر موعود، صفا و لطف حضور شما را طالب است. در کنار سفره گسترده ای که جمع شما و اعلام نامتان، تراوش قلمتان و دست سخاوتمندان گرمترش می سازد و گذار از راه دراز انتظار را سهل . والسلام سردبیر

### **دختر بهشتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)**

دختر بهشتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی رسول محبوب من به خانه درآمد، انگار خورشید پس از چهل شام تیره ، چهل شام بی روزن، چهل شام بی صبح از بام خانه طلوع کرده باشد، دلم روشنی گرفت و من روشنی را زمانی با تمام وجود، باتک تک رگها و شریانهایم احساس کردم که نور حضور تو را در درون خویش یافتم. آن حالات، حالاتی نبود که حتی تصور و خیالش هم از کنار ذهن و دل من عبور کرده باشد. کودکی در رحم مادر خویش با او سخن بگوئید؟ کودکی در رحم مادر خویش خداوند را تسبیح و تقدیس کند؟ من شنیده بودم که عیسی



- بر شوی من و اودرود - در گهواره سخن گفته بود و وحدانیت خدا و نبوت خویش را ازماذنه گهواره فریاد کرده بود.. و این همیشه برترین معجزه در اندیشه من بود اما من چگونه می توانستم باور کنم که کودکی در رحم مادرخویش با او به گفتگو بنشیند، او رادلداری دهد و پیامبری پدرش را شاهد و گواه باشد؟ و من چگونه می توانستم تاب بیاورم که آن کودک، کودک من باشد و آن مخاطب، من باشم؟ چگونه می توانستم این شادی را در پوست تن خویش بگنجانم؟ چگونه می توانستم این شمع را در درون دل خویش پنهان کنم؟ چگونه می توانستم این عظمت را در خودحمل کنم؟ شاید آن چند ماه حضور تو در وجود من، شیرین ترین لحظات زندگی ام بود. شب و روز گوش دلم در کمین بود که کی آوای روحبخش تو در سرسرای وجودم بیچد؟ و کی کلام زلال تو بر دل عطشناک من جاری شود؟ نفهمیدم آن چند ماه شیرین چگونه گذشت و درد زادن کی به سراغم آمد، اما همان هراس که از درد زادن بر دل مادران چنگ می اندازد، دست استمداد مرا به سوی زنانکه دراز کرد. زنان قریش و بنی هاشم همه روی برگرداندند و دست امید مرا در خلیاس وا گذاشتند. «مگر نگفتیم با یتیم ابوطالب ازدواج نکن؟ مگر نگفتیم تراخواستگاران ثروتمند بیارند؟ مگر نگفتیم حرمت اشرافیت رامشکن، ابهت قریش را خدشه دار مکن؟ مگر نگفتیم ثروت چشمگیری را با فقرمحمد صلی الله علیه وآله وسلم در نیامیز؟ کردی؟ حالا برو و پاداش آن سرپیچی ات را بگیر. برو و کودکت رابه دست قابله انزوا بسپار...» غمگین شدم، اما به آنها چه می توانستم بگویم؟ آن زنان ظلمانی چه می دانستند نور نبوی چیست؟ چه می فهمیدند ازدواج احمدی چگونه است؟ چگونه می توانستند بدانند خلق محمدی چه می کند؟ از کجا می توانستند دریابند که خوی مهدوی چه عظمتی است. آن زنان زمینی،

شوی آسمانی چه می فهمیدند چیست؟ به خانه باز گشتم، با درد زایمان رفتم و با دو درد زایمان و تنهایی باز گشتم. آب، اما در دل پیامبر تکان نمی خورد که او دو دست در آسمان داشت و دو پای در زمین. هر چه من بی قرار بودم او قرار و آرامش داشت. هر چه من بی تاب ترمی نمودم او به من سکینه بیشتری می بخشید؟! ناگهان دیدم که در باز شد و چهار زن بلندبالا و گندمگون که روحانیتشان بر زیبایی شان می افزود داخل شدند. که بودند اینان خدایا؟! یکی شان به سخن درآمد که: - نترس خدیجه! ما رسولان پروردگار توایم و خواهران تو. آنگاه که من قدری قرار و آرام گرفتم گفت: - من ساره ام همسر ابراهیم، پیامبر و خلیل خدا. آن دیگری که دلنشین سخن می گفت و تبسمی شیرین بر لب داشت گفت: - من مریم دختر عمران، مادر عیسی پیامبر و روح خدا. - آن سومی که نگاهی مهربان و محجوب داشت، به سخن درآمد که: - من آسیه ام، دختر مزاحم. همسر فرعون که به موسی مؤمن شدم. و دریافتم که چهارمین زن که صلابتی کم نظیر داشت کلثوم، خواهر موسی است، پیامبر و کلیم خدا. گفتند: خداوند ما را فرستاده است تا یاریت کنیم در این حال که هر زنی به زنان دیگر محتاج است، سپس ساره در سمت راستم نشست، مریم در طرف چپم، آسیه در پیش رویم و کلثوم پشت سرم. من آنجا - نه خودم - که مقام و قرب تو را در نزد خداوند بیش از پیش دریافتم و با خودم گفتم: - بین خدا چقدر این فرزند رادوست می دارد که قابل هایش را گلهای سرسبد عالم زنان انتخاب کرده است. تو را نه بدان سان که مادران، حمل خویش می گذارند بلکه بدان فراغت که مادری کودکش را از آغوش خود به

آغوش مادری دیگرمی سپارد، به دست آن چهار عزیزسپردم. ... و تو پاک و پاکیزه، قدم بدین جهان گذاردی، طاهره مطهره! و مکه از ظهور تو روشن شد و جهان از نور حضور تو تلالو گرفت. ده حورالعین که هم اکنون نیز از بهشتیان دیگر بی تاب ترند برای دیدار تو، به خانه فرود آمدند، هر کدام با ملاحظ خاصی در چشم و طشت و ابریقی در دست. آب کوثر را من اول بار در آنجا دیدم و تا نگفتند که آن آب است و کوثر است من ندانستم، همچنانکه تا پیامبر نفرمود که تو زهره ای و خدا نفرمود که تو کوثری من ندانستم. فرمود پیامبر که به آفتاب اقتدا کنید و از او هدایت بجوید و آنگاه که خورشید غروب کرد به ماه و آنگاه که ماه پنهان گشت به زهره و آنگاه که زهره رفت به دو ستاره فرقدین. و در پاسخ هویت این انوارهدایت، پیامبر فرمود: من خورشیدم، علی ماه است و فاطمه، زهره و حسن و حسین علیهما السلام دو ستاره فرقدین. و وقتی خدا به رسول من وعالمیان وحی فرمود: انا اعطیناک الکوثر. من فهمیدم که تو کوثری و هیچ مادری، دختری به خوبی دختر من نزاده است. آن بانوان گرانقدر تو را به آب کوثر شستشو کردند و در دو جامه ای که از بهشت آمده بود، - سفیدتر از شیر، خوشبوتر از مشک و عنبر - پیچیدند. و اکنون که تو اسماء را فرستاده ای تا آن کافور بهشتی را برای رحلت و رجعتت به بهشت آماده کند، اکنون که بهترین جامه های خویش را برای ملاقات با خدا بر تن کرده ای، و اکنون که رو به قبله خفته ای و جامه ای سفید بر سر کشیده ای و به اسماء گفته ای که پس از ساعتی بیاید و ترا صدا کند و اگر پاسخی نشنید بداند که تو به دیدار پدر نایل شده ای، اکنون ... اکنون من به یاد آن

جامه های بهشتی و آن آب کوثر و آن لحظه های شیرین تولدت افتادم که تو برای اقامتی چند روزه از بهشت به زمین می آمدی و اکنون که آخرین لحظات حیات دردآلوده ات سپری می شود چون مرغ پر و بال مجروحی که از قفسی هجده ساله رها می گردد به سوی ما پر می کشی. دخترم! بتول من که خدا تو را در میان زنان بی مثل و همتا ساخت. بتول من! دختر دل گسسته ام از دنیا! دختر آخرتم! دختر معادم! دختر بهشتی من! بتول من که خدا ترا از همه آلودگیها منزه ساخت! عزیزدم! خدا تو را چند روزی به زمینیان امانت داد تا بدانند که راز آفرینش زن چیست؟ و رمز خلقت زن در کجاست؟ و اوج عروج آدمی تا چه پایه بلند است. می دانم، می دانم دخترم که زمینیان با امانت خدا چه کردند، می دانم که چه به روزگار دردانه رسول خدا آوردند، می دانم که پاره تن من را چگونه آزرده اند، می دانم، می دانم، می دانم، ییا! فقط ییا و خستگی این عمر زجر آلوده را از تن بگیر! ملائک بال در بال ایستاده اند و آمدن تو را لحظه می شمردند. حوریان، بهشت را با اشک چشمهایشان چراغان کرده اند. بیا و بهشت را از انتظار در آر. بیا و در آغوش پدرت قرار و آرام بگیر. سلام بر تو! سلام بر پدرت و سلام بر شوی همیشه استوارت.

### همه مثل هم همه مثل ...

همه مثل هم همه مثل ... واسپس روزگاری که نام بسیاری از مردان بزرگ چونان حکیم «ناصر خسرو قبادیانی»، «ابن بطوطه» و «سعدی شیرازی بر تارک آن سالها می درخشد، هنوز هم وقتی سفرنامه های باقیمانده از ایام ماضی را می خوانیم حتی، سفرنامه سیاحانی که طی یکی دو قرن گذشته عرصه زمین را زیر گامهای خود پیموده اند، پیش روی خود، جهانی را نظاره می کنیم که مملو از تفاوت، رنگارنگی و تنوع اند. تنوع شهرها، پوشش ها، ادوات و ابزار، آداب و رسوم و سنتهای فرهنگی که

هر یک از آبشخور ویژه ای سیراب شده اند. همین امر، حکیمان و عارفان و سیاحان اهل ذوق را وامی داشت تا شال بر کمر بسته و با گیوه کشیده رنج راه و مشقت سفر را بر خود هموار کنند، تا شاید از این رهگذر، ره توشه ای بزرگ از معرفت، جهان شناسی و سیر در آفاق و انفس فراهم آورده باشند. آثار بزرگ اندیشمندانی چون ناصر خسرو و «سعدی مشحون از اینهمه دریافت، دیدار و خاطره است، بدان سان که چشم بر بسیاری از دقایق و ظرایف نهفته در پهنه زمین گشوده می شود. هیچ اندیشیده اید که چرا امروزه همه شهرها و بلاد منتشر در روی زمین، از منتها الیه صحاری اریزونا گرفته تا افریقای جنوبی و از آنجا تا کراچی و سیدنی کم و بیش یکسان و یک شکل اند؟ شاید پاره ای تفاوت های جزئی مثل نوع پلها، رنگ آمیزی دروپنجره ها و یا جدول بندی خیابانها و چراغهای آویز در میان شهرها متفاوت باشند لیکن، همگونی دهشتناکی میان همه پایتختها و به تبع آنها شهرهای کوچک و بزرگ عالم به چشم می خورد. در دیار خودمان هم همین است، براحتی می توان اسم شاهرود را بر کرمانشاه نهاد و نام کرمانشاه را بر نیشابور، مشروط به اینکه، در این میانه باقیمانده آثار تاریخی گذشتگان مثل مسجدها، برجها و کاروانسراها را بردارید. آنچه می ماند چند خیابان است و عمارت های یک شکل، جامه های همگون مردمان، مهمانسراها و هتلها و چند پارک و شهر بازی با انواع آب نماهای رنگارنگ که مردمان یک شکل و یک قد و قواره رابه سوی خود جلب می کند و پاساژهای رنگارنگ و فروشگاههای زنجیره ای. به قول معروف، «به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است.» همه کشورها، شهرها، محله ها و خانه ها حتی انسانها و آرزوهایشان هم یکسان و یک شکل اند. اسباب و وسایل و حتی نحوه زندگی یک شهروند اهل کراچی همان است که در گوشه ای دیگر مردی سیاه یاسفید شبانگاه بر مبلمان خود تکیه می دهد، سوسیس می خورد، کوکاکولامی نوشد و در عین خستگی در حال دیدن

فیلمی که از تلویزیون پخش می شود به خواب می رود. همه این ساکنان منتشر، بی آنکه بدانند و یا بخواهند، بسان هم به جهان می نگرند. از تمامیت حیات خود یک خواست واحد دارند و همگی با باز کردن پیچ رادیو محلی خود از شنیدن خبری انگشت به دهان می گزند که، در آن طرف کره خاک مردی ساکن مالزی یا سنگاپور. و یاهر دو با خواندن گزارشی حیرت می کنند که یک مرکز واحداطلاع رسانی آن را بر روی آنتنهای یک شکل و یک قواره نهاده در پشت بامهای یک شکل و یک قواره مردم این کره خاک فرستاده است. اینان، گاه با ساده اندیشی تمام خود را در پوشیدن جامه ها مختار می پندارند اما، درست آنگاه که پیراهنی را می خرنند و با شادی و یابی تفاوتی به صحن خیابان می آیند ناظر لباسهای یک شکل، کفشهای یکدست، کتھای یک قواره دیگر همشهریهای خودند. کوتاهی و بلندی قدها و یا لاغری و چاق بودن آدمهاست که کمی در نوع رنگ و اندازه جامه دیگر گونی ایجاد کرده ورنه چنین می نماید که همگی از یک سوپر مارکت بزرگ و یکی از فروشگاههای زنجیره ای منتشر در میان شهرها خرید کرده باشند. برای یک معمار ساکن ایتالیا فرقی نمی کند که در کجا و برای چه کسانی خانه می سازد، به همان گونه که برای دانشجوی رشته معماری یکی از دانشگاههای فلورانس فرقی نمی کند که پس از فراغت از تحصیل به کجا می رود. او یاد گرفته است تالگویی واحد را برای همه مردمی که دیگر از خواسته ای واحد برخوردار شده اند به کار برد. به همان راحتی که می تواند در هر جای این پهنه خاک زندگی کند. جوانان گویی تابلوهای سیاری هستند که بی آنکه مزدی دریافت کرده باشند، تولیدات شرکتها و کارخانه های کشورهای غربی را به نمایش گذارده اند. [ Addidas ], [ Puma ], [ Sony ], [ Marlboro ] و صدها نام دیگر، نقش آفرین جامه های جوانانی اند که به خیابان می آیند و کفش و کیف و شلوار خود را، بی مزد و منت در

اختیار دستگاه تبلیغاتی تولیدکنندگان اروپایی می گذارند. به همان سان که خانه ها، چشمهای ساکنانشان را با انواع محصولات فرنگی می آریند تا زنان خانه دار و مردان بچه دار، در آشپزخانه های باز و بر صندلیها و کرسیهای منقش غذای مهیا شده کدبانوی منزل را که برگرفته از میان بورداها و کتابهای آشپزی ترجمه شده اند، صرف کنند. شهرسازان و معماران نیز، برجها را زینت بخش شهرهاشان می سازند تا با متجمع ساختن انبوهی از مردمان در میان قفسهای آهنی و سنگی، پیشرفت و تمدن شان را به رخ دیگران بکشند. همگی در مسابقه ای باورنکردنی شرکت کرده اند تا جام پیروزی را از دست داوران فرنگی بر بایند. قالیهای رنگارنگ و منقش از میان صحن اطاق به چارچوب قابها کشیده شده اند و صندلیها و میزها در صحن اطاقهایی با کف سرامیک و منور از نور آباژورها خودنمایی می کنند تا این انسان تهی از خود و گریزان از سؤالهای اساسی، در غفلت تمام شبی را به سر آورد و دیگر بار به صحن شهر گسیل شود. «همسان سازی دیگر از هیات طراحی مزورانه در ذهن دشمن خارج و تبدیل به آرزویی بزرگ در دل آدمیان شده است. مسابقه عجیبی برای متشبه شدن به غربیان در بین همه ساکنان ربع مسکون در گرفته است. چنان می نماید که دستی پنهان با شعبده بازی همه سالهای جوانی و همه هویت و فرهنگ این ملتها را به یغما برده است که بی آنکه بخواهند و اراده ای داشته باشند مبلغان، مصرف کنندگان و فروشندگان محصولات کمپانیهای دولتهای استعماری اند و بی آنکه بدانند، هادم همه ابنیه ایمان ورستگاری. هیچ اندیشیده اید که چرا کودکانمان بازی نمی کنند؟ بله! آنها بازی کردن را فراموش کرده اند. اینان تماشاکنندگان منفعل بازی بزرگان اند و در واقع بازی خورندگان صحنه گردانان پشت پرده. اینان همه رفتن، آمدن، نشستن، خوردن، خفتن، گفتن و دیگر اعمال و مناسبات خود را از میان الگوهای به تصویر کشیده شده دستگاههای ارتباط جمعی می گیرند و آن را در صحنه بزرگ شهر به نمایش می گذارند تا از قافله تمدن عقب نمانند. سالها پیش «آلدوس هایکسلی داستان خیالی» دنیای

داستان شهری که ساکنانش از خط تولید یک کارخانه بیرون آمده بودند. مثل هم راه می رفتند، مثل هم می خوردند، مثل هم بودند و برای کاری واحد ساخته شده بودند، محکومانی که برای همه عمر کارگرمی ماندند و یا بنا به خواست طراح کارخانه، با کم و زیاد کردن الکل و گرما و سرما، نقشی دیگر را تا پایان عمر ایفا می کردند. اینان همه احساس شاعرانه و تمایلات روحی خود را از دست داده بودند، چه، گردانندگان شهر بزرگ بوخافسک در داستان دنیای قشنگ نو، چنین می خواستند تا انسانهای یک دست و یک قواره مثل روبات و آدم ماشینی تنها ساکنان رام این شهر باشند. تلقینهای مصنوعی، نوارهای ضبط صوت و دیگر ادوات، آخرین نیروهای مقاومت کننده در نهاد این موجودات دستکاری شده را که دیگری آنکه پدر و مادری داشته باشند از خط تولید کارخانه خارج شده بودند در هم می شکستند تا ماشینی در هیات انسان راهی این شهر بزرگ ساخته ذهن الدوس هایکسلی شود. امروز، سالها از این داستان خیالی می گذرد اما، به هر کجای جهان که رو کنی در می یابی که طرح ذهنی آلدوس تبدیل به واقعیتی دهشتناک شده است. شهرهای یکسان، آدمهای یکسان، خانه های یکسان و خواسته های یکسان. آدمهایی که چشم خویش را بر روی واقعیتی شگرف بسته اند. هیچ درباره مسابقه پنهان اما بزرگی که همه مردم جهان را برای کسب مدرک دانشگاهی به رقابت واداشته است، اندیشیده اید؟ و تلاش بی وقفه پدران و مادرانی که برای نشان دادن کودکانشان بر یکی از آن صندلیها تا مرز خودکشی پیش می روند؟ گویا بی این همه، بودن و نبودن جوانانشان در عرصه خاک یکی است. هیئات که همه فلاح و رستگاری، همه پاکی و پاک دامنی، کسب روزی حلال و خدمت و بالاخره تضمین بی خدشه رزق و سلامتی در عنوان و مدرکی دانشگاهی خلاصه شده است. در شهرهای بزرگ بی دروازه امروز، مردمان بی آنکه بدانند محصور در میان خواسته های نظریه پردازان و کاوشگرانی هستند که برای رسیدن به اهداف پلید و شوم



خود، استراتژی بزرگ خود را «یکسان سازی و مشابه سازی، آدمها قرار داده اند و برآند تا با انواع حیل، آخرین مقاومت‌های اقوام را برای تحقق اهدافشان درهم بشکنند. شاید برخی این گفتار را ناشی از اتفاقی ساده بدانند. شاید آنها هیچگاه آنچنان که شایسته است، جهان اطراف خود و حال و روز مردمان رانگرند. اما، باید دانست که همواره طرح‌های ذهنی نظریه پردازان و برنامه سازان، در قالب یک پروژه، یک پیشنهاد و یا مصوبه ای قانونی از سوی صاحبان قدرت و گردانندگان سازمان‌های بین المللی به ساکنان سرزمین‌ها و ملل غیرغربی تحمیل شده و یا با بسط انواع محصولات فرهنگی (فیلم، نشریه، ...) آنان را ناخودآگاه به سوی مقاصد خود سوق داده اند، با این همه، جای این پرسش می ماند که: غرب در برنامه پیگیر «همسان سازی جهانی جویای چیست؟»

## دجال دروغگوی فریبنده

دجال دروغگوی فریبنده در فرهنگ جدید عربی - فارسی منجدالطلاب و فرهنگ لاروس معانی لغت دجال چنین آمده است: «آب طلا گروه بزرگ انبوه، دروغگو، فریبنده لقب مسیح کذاب که در آخرالزمان ظهور کند.» مرحوم علامه علی اکبر دهخدا این لغت را در لغتنامه خود، هم با تشدید «جیم» و هم بدون تشدید «جیم ضبط نموده است. مهدی پرتوی آملی درباره این لغت می نویسد: «دجال صیغه مبالغه از لغت دجل و به معنی خدعه، نیرنگ، حيله و باطل است.» شادروان دکتر محمد خزائی تعبیری زیبا و ظریف از لغت دجال کرده است: «دجال کلمه ای مرکب است و الف و لام آن همان الف و لامی است که در نام‌های دانیال و خرقیال هم وجود دارد و به معنی خدا» است. جزء اول آن هر چه باشد به معنی «ضد» و «دشمن است و دور نیست که با «دژ»، «دشمن و «دشوار» هم‌ریشه باشد. (۱) بنابراین تعبیر، دجال یعنی: ضدخدا، دشمن خدا. شکل ظاهری «دجال»

دجال را با سیمایی عجیب مجسم کرده اند. صورتی آبله رو که یک چشم او کور شده

ص: ۱۲

---

۱- اعلام قرآن، ص ۴۷۹؛ پرتوی آملی، مهدی، به نقل از ریشه های تاریخی امثال و حکم، ج ۱، ص ۴۳۶.

- چشم راست - و چشم دیگرش در وسط پیشانی، مانند ستاره صبح درخشان است. این بیت مولانا جلال الدین بلخی به یک چشم بودن دجال گواهی دارد: او به سر، دجال یک چشم لعین ای خدا فریادرس نعم المعین نام اصلی، کنیه، محل اقامت و محل ظهور دجال

نام اصلی دجال، «صائد بن صید» و کنیه اش «ابویوسف» است. از مادری یهودی به نام «میمونه» به دنیا آمده و در جزیره ای به یک صخره بسته شده است. چون سال از چهارصد هجرت بگذرد، باید منتظر بود تا ظاهر شود و این از علامات آخرالزمان است. خراسان و کوفه از نقاطی هستند که به عنوان محل خروج و ظهور دجال ذکر شده اند. خاقانی شاعر نامی قرن ششم هجری قمری محل ظهور دجال را چنین ذکر می کند: نه عیسی راست از یاران کمینه سوزنی دربر؟ نه سوزن شبهه دجال است یک چشم و صفاهانی (۱)؟ کیفیت خروج دجال

کیفیت خروج دجال به این ترتیب است که سه سال قبل از خروجش در دنیا قحط و خشکسالی می شود. به این صورت که سال اول، ثلث باران و سال دوم دو ثلث باران معمولی نمی بارد و سال سوم حتی یک قطره باران از آسمان به زمین نمی بارد و یک برگ سبز از زمین روئیده نمی شود. در این موقع که گرسنگی و تشنگی بر عالمیان سایه افکنده است، دجال خروج می کند. هنگامه عجیبی بر پا می شود و دجال به کمک پیروانش بر تمام شهرها مسلط می شود و «بیت المقدس» را که ساکنانش حاضر به تسلیم نمی شوند، محاصره می کند. در چنین زمانی به هنگام نماز صبح و یا عصر، حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام ظهور می کند و با جماعت محصورین به نماز می ایستد. حضرت عیسی بن مریم علیه السلام نیز از آسمان فرود می آید و به صاحب الامر علیه السلام اقتدا می کند. آنگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام از حصار خارج شده، دجال و پیروانش را از میان برمی دارد. دجال در

ص: ۱۳

مسیحیان دجال را «مسیح کذاب و دروغین می دانند که دشمن و ضد مسیح (۱) است. قاموس کتاب مقدس (صفحه ۴۶۰) دجال را اسم عام و دجال و دجالان را کسانی می داند که تجسم مسیح را تکذیب می کنند. در همین کتاب آمده است که کلمه دجال در جایی دیگر جز در رساله «یوحنا» یافت نمی شود و مقصود از دجال کسی است که بامسیح مقاومت و ضدیت می نماید و مدعی آن باشد که خود او در جای مسیح است و در رساله اول یوحنا، می گوید: «و هر روحی که عیسای مجسم شده را انکار کند از خدانیست. این است روح دجال، که شنیده اید، می آید و الا این هم در جهان است و نیز می گوید: «دروغگو کیست؟ جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند و آن دجال است.» نشانی های دقیق دجال از کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام

«اسبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «یا امیرالمؤمنین دجال کیست؟ فرمودند که: آگاه باشید، دجال «صائد بن صید» است و شقی کسی است که او را تصدیق کند و سعید کسی است که او را تکذیب کند... و از دهی که معروف به یهودیه است، خروج می کند. چشم راستش از اصل خلقت ندارد به طوری که گودی حدقه اش نیست و دیگری که در پیشانی اش است، مانند ستاره صبح می درخشد و در چشمش مانند پارچه گوشت چیزی است گویا که باخون ممزوج است و در میان چشمش لفظ «کافر» نوشته شده به طوری که همه کس آن را می خواند خواه نویسنده باشد و خواه نه. به دریاها داخل می شود و آفتاب با وی سیر می کند و در پیش رویش کوهی است از دود و در پشت سرش کوه سفیدی است که خلایق چنین می دانند که آن طعام است و در ایام قحط شدیدی خروج می کند و به دراز گوش سبز یا خاکستری رنگ سوار شود و زمین در زیر پایش پیچیده می گردد و به هیچ آب نمی گذرد مگر اینکه خشکیده می شود به طوری که جایش تا روز قیامت خشک می ماند و به آواز بلندندا می کند، به نوعی که همه جن و انس و شیاطین، که در ما بین مشرق و مغرب اند صدای او را می شنوند. چنین می گوید: «ای دوستان من! به زودی به سوی من آید. منم آن کسی که مخلوقات را خلق نمود و ایشان را در محکم نمودن ترکیبشان با هم مساوی گردانید و اندازه صورتها و هیاتهای ایشان را تعیین نمود و منم آن پروردگار شما که بر همه اشیا قادر است.» و این دشمن خدا، اینها را دروغ می گوید، زیرا که او مردی است که طعام می خورد و در بازارها راه می رود و پروردگار شما کور نیست و طعام نمی خورد و راه نمی رود و از مکانی به مکان دیگر منتقل نمی شود. آگاه شوید بدرستی که بسیاری از تابعان او در آن روز اولاد زنا و صاحبان طیلسان سبز هستند و آن پارچه ای است مانند ردا که بر سر و دوش انداخته می شود. خداوند عزوجل او را در شهر «شام در بالای تلی که معروف است به تل «افیق سه ساعت از روز» جمعه گذشته به دست کسی که مسیح بن مریم علیه السلام در پشت سرش نماز می گزارد، به قتل می رساند. آگاه شوید بدرستی که بعد از این طامه کبری واقع خواهد شد و آن خروج دابه (۲) از زمین است. بعد از آن امام علی علیه السلام فرمودند که: از من پرسید که بعد از خروج دابه چه واقع خواهد شد. در آن حال «ترال بن سبره به صعصعه گفت که: امیرالمؤمنین از این کلام اعجاز نظام، چه چیز اراده نموده؟ صعصعه گفت: یابن سبره! کسی که عیسی بن مریم علیه السلام در پشت سرش نماز می گزارد، امام دوازدهم است!» (۳) سیمای دجال در ادب فارسی

از راه احادیث اسلامی، دجال به صورت شخصی مقابل و ضد عیسی بن مریم (۴)، در ادبیات فارسی مجسم شده است. قدیمی ترین دیوان شعر که در آن کلمه دجال و مفاهیم مرتبط با او در آن دیده می شود «دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی است (تولد

۳۹۴ ق وفات ۴۸۱ ق) حکیم ناصر خسرو ۷ بار کلمه دجال را در دیوان اشعار خود آورده و درد و مورد «جهان را به «دجال شبیه و مانند کرده است: دجال چیست؟

ص: ۱۴

---

#### ۱- Antichriste

۲- دابه: دابه الارض: ۱. موریانه ، ۲. جانوری عظیم الجثه که در آخر الزمان پدید آید و آن نشانه نزدیکی قیامت است.

۳- مجلسی ، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۸۲.

۴- سوره اسرا (۱۷)، آیه ۸۱.

عالم و، شب چشم کوراوست وین روز چشم روشن او کیست، بی ریب عالم دجال تست و تو به دروغش بسته ای و مانده ای و گشته یگانه از دیگر شاعرانی که مضامین زیبایی از کلمه دجال ساخته، «افضل الدین بدیل بن علی خاقانی شاعر قرن ششم هجری است. درین شاعران، خاقانی بیشتر از همه، این کلمه را در شعر خود آورده است. دجال ۲۲ بار در شعر خاقانی دیده می شود. در شعر برخی شاعران دیگر کمابیش این کلمه دیده می شود. بعضی ترکیبات و مضامین که شاعران با استفاده از کلمه دجال ساخته اند، چنین است: - دجال بند، آن که دجال را به بنده می کشد. قلزم دجله عطا، مهدی دجال بند کسری جمشید جام خسرو خورشیدفر مجید بیلقانی - دجال جفا، کنایه از دغل کار و ستمگر لب بگشا، هیکل عیسی بخوان کر دم دجال جفا مرده اند مولوی - دجال چشم، کنایه از یک چشم چرا سوزن چنین دجال چشم است که اندر جیب عیسی یافت ماوا خاقانی - دجال خلقت، کنایه از بدنهاد گر او هست دجال خلقت به رغمش تو را کم ز عیسی مریم ندارم خاقانی - دجال رای، کنایه از بداندیش چه می خواهی از این دجال رایان چه می جویی از این مهدی نمایان عطار نیشابوری - دجال شکل، کنایه از فریبکار کید این دجال شکلان آخر اندر چه فتاد چون لوی مهدی آخر زمان آمد پدید مجید بیلقانی - دجال طبع، کنایه از بدنهاد و ستم پیشه از این دجال طبعان وارهد دور نماند کار و بار عالم این طور وحشی بافقی - دجال فعل، کنایه از فرینده نه روح الله بر این دیر است چون شد چنین دجال فعل این دیر مینا خاقانی - دجال کیش، کنایه از دروغگو و بدکردار پی دجال کیشان برگرفته به تو نیرنگ ایشان در گرفته تو را دجال شد چون هادی راه به جز دوزخ کجا یابی وطنگاه وحشی بافقی - دجال عالم سوز، اشاره به فریب دادن دجال جهانیان را. (فراگیر شدن ظلم و ستم در عالم) ای دریغا مهدی، کامروز از هر گوشه ای یک جهان دجال عالم سوز سر بر کرده اند سنایی دجال در ادبیات عرفانی نیز، گذشته از تعبیرات و معانی دینی و کلامی، کنایه از اهل نیرنگ و حيله است. کلام آخر درباره «دجال به نظر می رسد که خروج دجال و فتنه او در جهان و کشته شدنش به دست حضرت مهدی علیه السلام، نمودار و رمزی از جنگ «نور» و «ظلمت باشد. بیان دیگری از مبارزه نیکی و بدی و پیروزی نهایی روشنی و خیر بر تاریکی و شر که در فرهنگ ایران به صورت های گوناگون مطرح است و در اقوام و ملل دیگر هم سابقه دارد. در اوستا کتاب مقدس زرتشتیان هم از جنگ اهریمن و اهورامزدا، گفتگوهاست و آیین مانویان هم براساس درگیری دائمی نور و ظلمت پی ریزی شده است. به هر حال، روزی که دجال ظهور کند و جهان، پر از ظلم و ستم باشد، حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام می آید و ریشه ظلم و بیداد را برمی کند و طومار دجال و دجال صفتان را در هم می پیچد و آن هنگامی است که این آیه شریفه برای چندمین بار مصداق پیدا می کند: «و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا» (۱) و به امت بگو که رسول حق آمد و باطل را نابود ساخت که باطل خود لایق محو و نابودی ابدی است. و آن روزی است که وعده الهی تحقق پیدا کند: «ونريد ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین (۸) و ما اراده کردیم که بر آن طایفه ذلیل وضعیف در آن سرزمین منت گذارده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم.

ص: ۱۵

## رویکرد مسیحیت و غرب به معنویت و مهدویت

رویکرد مسیحیت و غرب به معنویت و مهدویت گویا غرب هم از راهی که رفته خودپشیمان شده و قصد بازگشت دارد و در این بازگشت و رویکرد، معنویت و در راس آن منجی گرایی را به عنوان یک وسیله تنبیه، تذکر و تزکیه به کار گرفته است. همان طور که می دانیم مساله مهدویت در بین تمامی ادیان، مذاهب و ملل و نحل به گونه ای مطرح گردیده و شاید تنها اعتقاد و باوری باشد که تمامی مذاهب و ادیان متفقا آن را باور دارند و هر یک با تلقی خاصی از منجی آخرالزمان نام شخص خاصی را ذکر می کنند؛ یهودیان معتقد به ظهور «مسیح هستند، مسیحیان معتقد به بازگشت و رجعت عیسی علیه السلام هستند، زرتشتیان آمدن سوشیانس را انتظار می کشند و بوداییان چشم به راه بازگشت بودای پنجم هستند و حتی پیروان مذاهبی چون سیک، هندو برهما نیز منجی خاصی در اعتقادات خود دارند.

اما شاید در هیچ دینی به اندازه اسلام و آن هم در قرآن از آمدن منجی آخرالزمان و به اعتقاد ماسلمانان مهدی موعود علیه السلام صحبت به میان نیامده باشد. قرآن مهدویت و حکومت صالحان بر روی زمین را در آیات چندی مورد تاکید قرار داده و می فرماید: «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذکران الارض يرثها عبادي الصالحون (۱)» «قال موسى لقومه استعينوا بالله واصبروا ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبه للمتقين (۲) Medjugrje» «ونريدان نحن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمه ونجعلهم الوارثين [ونمكن لهم في الارض ونرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون (۴)» «هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون (۵) Bluegutter» «اذا جاء نصر الله والفتح [ورایت الناس يدخلون في دين الله افواجا] فسيح بحمد ربك و استغفره انه كان توابا» (۷) این آیات و تعداد بسیار زیادی از آیات، روایات و احادیثی که در این مورد (ظهور حضرت مهدی صلی الله علیه وآله وسلم) در قرآن و کتب اسلامی وجود دارد مساله ظهور منجی آخرالزمان را در ادیان دیگر در مقایسه با اسلام حداقل در بین ماسلمانان کمرنگ نموده است تا جایی که گاهی اوقات فراموش می کنیم که ادیان دیگر نیز به آن معتقدند. شاید چنین تصویری بیشتر از آنجا نشأت گرفته باشد که ما خود را در مقابل دنیایی احساس می کنیم که آن را دنیای غرب می نامیم و غربیان عموما بیش از آنچه در مسائل معنوی و الهی پیشقدم باشند در مسائل مادی پیشقدم بوده اند و حتی متاسفانه چهره ای کاملا مادی را از خود ارائه کرده اند که برای عده کثیری این تصور را به وجود آورده که معنویت هیچ جایگاهی در غرب ندارد.

ص: ۱۷

۱- سوره انبیا (۲۱)، آیه ۱۰۵.

۲- سوره اعراف

۳-، آیه ۱۲۸.

۴- سوره قصص (۲۸)، آیه ۵.

۵- سوره توبه

۶-، آیه ۳۳، سوره صف (۶۱)، آیه ۹.

۷- سوره نصر (۱۱۰)، آیات ۳-۱

اما مساله این چنین هم که ازظواهر امر برمی آید، نیست و امروز ما شاهد آن هستیم که در همین غرب سر تا پا مادی و غرق در مادیات و ظواهر حیوانی زندگی، گرایش شدیدی نسبت به مسائل معنوی و حتی منجی گرایی آن هم با تبلیغات همه جانبه به چشم می خورد. گویا غرب هم از راهی که رفته خودپشیمان شده و قصد بازگشت دارد و در این بازگشت و رویکرد، معنویت و در راس آن منجی گرایی را به عنوان یک وسیله تنبیه، تذکر و تزکیه به کار گرفته است. غربیان چون پیش از ملل دیگر به تکنولوژی و علوم مادی ورفاهی که در سایه این علم و تکنولوژی به دست آمده دست یافته اند و در واقع دموکراسی غربی همه چیز را برایشان به ارمغان آورده به جزمعنویات<sup>۱</sup> این بار گام در وادی معنویات گذاشته و چاره دردهای غیرقابل درمان ناشی از گرایش به مادی را در آن می جویند. امروزه اگر بر نشریات و بولتنهای مذهبی و حتی روزنامه های غربی نظری بیاندازیم شاهد این رویکرد غرب خواهیم بود، شاید باور این مساله دشوار باشد که امروزه حتی ادعیه خاصی از طرف کلیساهای مسیحی (کاتولیک ها) و دیگر فرق مسیحیت به شکل بروشورهایی چاپ و در مقیاس وسیع توزیع می شود که در واقع مردم را به یک عبادت و ادای ذکر دسته جمعی فرا می خواند که هدف عمده آن تزکیه نفس و دعا برای بازگشت عیسی مسیح علیه السلام است. امروزه شاهد آنیم که هر از چندی یکی از نشریات غربی خیری از مکاشفه ای یا الهاماتی از طرف حضرت مریم علیها السلام، حضرت عیسی مسیح علیه السلام و حتی حضرت فاطمه علیها السلام و به قول غربیان [ و تجلی آنها در مکانهایی خاص نظیر محله مسیحی نشین دمشق ، «مجوکرویه (۱)» یوگسلاوی و یا کوههای راکی آمریکا مطرح می سازند که گزارش واسناد آنها تماما موجود است. وان شاءالله به حضور خوانندگان عزیز ارائه خواهد شد. اخیرا در یکی از انتشارات دینی بنیاد رایله (۷) تحت عنوان «نامه آبی (۲)» مقاله ای تحت عنوان «چراکسی ما رابه خود نمی آورد» چاپ شده است و پدر روحانی «گورک کوسیکی (۹)»

ص: ۱۸

---

۱- قیام و انقلاب مهدی علیه السلام از دیدگاه فلسفه تاریخ<sup>۲</sup> مطهری، مرتضی، ص ۶.

۲- The Riehle Foundation



بیانات جالب توجهی ابراز داشته است که به چند جمله آن اشاره می کنیم تا نشاندهنده میزان توجه و رویکرد غرب باشد. وی می گوید: زمانی که بازگشت شکوهمند عیسی مسیح علیه السلام به وقوع پیوندد عده بسیاری افسوس خواهند خورد. وی در جایی دیگر از سخنان خود می گوید: «خداوند بندگانش را مرتبا و به طرق مختلف مورد خطاب قرار می دهد. چرا ما گوشهای خود را بر روی صحبت های خداوند بسته ایم؟ قلبهای ما سفت و سخت شده است، ما باید به رحمت و بخشش خداوند و عیسی علیه السلام ایمان داشته باشیم و خود را برای بازگشت او آماده کنیم. عیسی مسیح علیه السلام به زودی خواهد آمد، ما باید برای ظهور حضرت مسیح دعا کرده و نماز به پا داریم، بشر بدون بازگشت عیسی به صلح و آرامش دست نخواهد یافت.» آری، جای بسی امیدواری و خرسندی است که قیامی عمومی و فراخوانی معنوی و الهی در کار است تا تمام جهانیان را متوجه این امر بزرگ - که همان مساله آخرالزمان و منجی الهی است - نماید. این رخدادها نشان می دهد که اکثریت جهانیان بر این باورند که دیگر از دست نیروهای بشری برای نجات جهان کاری ساخته نیست و تنها از بین برنده جنگ، جهل، دشمنی و فساد یک رهبر الهی است که با آمدن خود نوید دیرین الهی را که همان حکومت صالحان و مستضعفان بر زمین است تحقق می بخشد. در این راستا بخش خارجی موعود نیز بر آنست تا از این پس تحت عنوان رویکرد غرب و مسیحیت به معنویت و مهدویت منعکس کننده بخشی از تبلیغات و رخدادهای دنیای غرب باشد. گردانندگان موعود بسیار خرسند خواهند شد تا خوانندگانی که در این زمینه ها اطلاعات و آگاهیهایی دارند ما را یاری کرده و گزارشها و اطلاعات هر چه بیشتری درباره مساله مذکور را برای استفاده و چاپ به دفتر مجله ارسال نمایند.

نگرشی بر دوران غیبت صغری و نقش نواب خاص یکی از مسائلی که پیروان ادیان و مذاهب گوناگون، اعم از یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و مسلمانان و همه ملل عالم بر آن اتفاق نظر دارند، مساله ظهور یک مصلح حقیقی و منجی اعظم در آخرالزمان است. همه ادیان و مذاهب حاکم بر جهان، از کسی که نجات دهنده بشریت و خاتمه دهنده به ظلم و ستم، جنگ، فساد، فقر و ناامنی است، سخن به میان آورده و آمدن او را نوید داده اند. همه، چشم به راه و آماده اند که شایسته ترین انسان روی زمین، پا به عرصه ظهور گذاشته، کمال واقعی انسان را ارزانی بدارد، کژیها و کاستی ها را ریشه کن سازد، فضیلت و تقوی را بگستراند و پرچم هدایت و ایمان را در همه جهان برافرازد. محرومیت و ناکامی را از میان بردارد و بشر را از نعمت آسایش بهره مند سازد. چرا که این وعده الهی تخلف ناپذیر است. علامه طباطبایی رحمه الله در این زمینه می نویسد: «بشر از روزی که روی زمین سکنی گزیده، پیوسته در آرزوی یک زندگی اجتماعی مقرون به سعادت می باشد و به امید رسیدن چنین روزی قدم برمی دارد و اگر این خواسته تحقق خارجی نداشت، هرگز چنین آرزو و امیدی در نهادوی نقش نمی بست؛ چنانچه اگر غذایی نبود، گرسنگی نبود، اگر آبی نبود تشنگی تحقق نمی یافت و ... از این روی، به حکم ضرورت (جبر) آینده جهان روزی را در بر خواهد داشت که آن روز جامعه بشری پر از عدل و داد شده و با صلح و صفازندگی خواهند کرد و افراد انسانی غرق فضیلت و کمال می شوند و البته استقرار چنین وضعی به دست خود انسان خواهد بود و رهبر چنین جامعه ای منجی جهان بشری و به لسان روایات «مهدی خواهد بود.» (۱)

ص: ۲۰

بنابراین ، اعتقاد به «مهدی تنها یک باور اسلامی نبوده و رنگ خاص دینی ندارد، بلکه عنوانی ست برای خواسته ها و آرزوهای همه انسانها کیشها و مذاهب گوناگون و همچنین ، بازتاب الهام فطری تمامی مردم است که با همه اختلافاتشان در عقیده و مذهب ، دریافته اند که برای انسانیت در روی زمین، روز موعودی خواهد بود که با فرارسیدن آن ، هدف نهایی و مقصد بزرگ رسالت های آسمانی تحقق می یابد و طومار ستمگران درهم پیچیده می شود. آری ، جهان به سوی آینده درخشان و تکامل روحانی و عقلانی و نظام واحد و مستحکم دینی و غیبت صغری از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ق که حضرت ولی عصر علیه السلام متولی امرامت گردید، آغاز شده و با وفات «علی بن محمد سمری» چهارمین و آخرین نایب حضرت، در نیمه شعبان سال ۳۲۹ق پایان یافته است. الهی، و عصر صلح و صفا و برادری و همکاری پیش می رود . روز موعود نزدیک است ، نشانه هایش یکی پس از دیگری ظاهر می شود و ما در آستانه فرا رسیدن روز رهایی انسانها از زیر یوغ استعمار و استبداد هستیم. علی رغم اتفاق نظر تمام ملل در اصل وجود «مصلح در مصداق و تطبیق آن اختلاف وجود دارد. روایات نقل شده درباره حضرت مهدی علیه السلام و بحث از نواب خاص آن حضرت که در طول هفتادسال واسطه بین شیعیان و حضرت بوده اند و همچنین تجزیه و تحلیل دوران غیبت صغری ، این اعتقاد را از محدوده «ذهن به دنیای واقعیات می آورد» یعنی: او یک حقیقت فرضی و خیالی نیست بلکه یک موجود واقعی است و وجود او را از آینده به حال انتقال داده است تا به جای باور داشتن و چشم دوختن به نجات دهنده ای که در آینده ناشناخته و دور پدید می آید ، به رهایی بخشی ایمان داشته باشیم که اکنون هست و خود نیز همانند دیگر منتظران ، چشم به راه رسیدن روز موعود است. بنابراین ، موضوع مهدی علیه السلام، نه اندیشه چشم به راه نشستن کسی است که باید زاده شود و نه، یک پیشگویی است که باید در انتظار مصداقش ماند.

بلکه واقعیت استوار و فردمشخصی است که در میان ما زندگی می کند، ما رامی بیند و مانیز او را می بینیم و درانده و شادیهامان شریک است. احادیث و نیز تاریخ غیبت صغری، این باور را در جان ما زنده می کند که مصداق آن مصلح و موعود منتظر، کسی جز فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و امام دوازدهم شیعیان حضرت مهدی علیه السلام نیست؛ که وجودش به تجربه تاریخی ثابت شده است. درباره مصلح جهان، مسائل بس فراوانی وجود دارد که بیان و تحلیل علمی و فلسفی آن ظرافت و دقت خاصی لازم دارد و محققان اسلامی در این مورد کتابهای فراوان و مقاله های متنوع به زبانهای مختلف دنیا نوشته اند که هر یک گوشه های مختلف این حادثه را روشن می سازد. در میان این مسائل، موضوع غیبت و مسائلی که ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با مساله غیبت دارند، از اهمیت خاصی برخوردار است، لذا ضروری به نظر می رسد این موضوعات را به عنوان مباحث مقدماتی به صورت اجمالی بررسی کنیم و در مراحل بعدی به مباحث مورد نظر که بررسی زندگانی نواب خاص امام زمان علیه السلام است، بپردازیم. غیبت

امام مهدی علیه السلام بنا بر قول مشهور، در سال ۲۵۵ ق چشم به جهان گشود. پنج سال بعد، پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام ماموران دستگاه عباسی، به خانه امام علیه السلام هجوم برده و در جستجوی فرزند و جانشین آن حضرت برآمدند. از این حادثه و پیشامد، معلوم شد که خطر جدی جان امام آینده را تهدید می کند. لذا لازم بود جهت محفوظ ماندن جان باقیمانده سلسله امامت و سلاله نبوت و مصلح بزرگ بشریت، اقدامی جدی به عمل آید و به همین خاطر حضرت از تیررس چشمان کارگزاران خلفای عباسی پنهان گردید. غیبت امام زمان علیه السلام برای شیعیان بسیار سخت و دشوار بود و احتمال قوی بود که در این دوران دچار حیرت و سرگردانی و تشنگی شوند، ولی برای این که شیعیان به غیبت امام علیه السلام عادت کنند و باغیبتش دچار شک و تردید نشوند و احساس وحشت نکنند،

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام از سالها قبل، تدابیر لازم را اندیشیده بودند و در بیانات نورانی و پرمحتوای خویش، مساله غیبت را به طور گسترده یادآوری نموده و افکار عمومی را جهت پذیرش غیبت مهیا ساخته بودند. (۱) برخی از محدثین شیعه، اخبار مربوط به امام زمان علیه السلام و غیبت آن حضرت را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و از ائمه معصومین علیهم السلام به ترتیب نقل کرده اند. (۲) در آن احادیث اوصاف و ویژگیهای غیبت، بیان شده و در طول تاریخ طبق آن به وقوع پیوسته کسانی که در دوره غیبت صغری، نیابت داشتند و با اسم و مشخصات معرفی شده بودند، «نایب خاص نامیده شده و نایبان خاص امام زمان علیه السلام را نواب خاص نواب اربعه می گویند. است. وقوع غیبت حضرت، خود، یکی از دلایل قطعی صدق این احادیث و صدق این احادیث هم، دلیل قطعی بر صحت امامت او، و دلیل روشنی بر این که «مهدی موعود» جز او کس دیگری نیست، زیرا چنین ویژگیهایی در غیر او دیده نشده است. غیبتی که در احادیث پیشگویی شده بود، در دو مرحله به وقوع پیوست: غیبت صغری

به دوره ای از غیبت اطلاق می شود که امام زمان علیه السلام از انظار عمومی غایب بوده و نایبانی را انتخاب کرده بود، تا توسط آنان باشیعیان در ارتباط باشد. برای آغاز غیبت صغری، مبدا دقیقی، در دست نداریم که بتوانیم بدان اشاره کنیم و بگوییم مثلا در فلان روز یا فلان ساعت آغاز شده است، بلکه به طور کلی می توان گفت: غیبت صغری از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ ق که حضرت ولی عصر علیه السلام متولی امر امامت گردید، آغاز شده و با وفات «علی بن محمد سمری» چهارمین و آخرین نایب حضرت، در نیمه شعبان سال ۳۲۹ ق پایان یافته است. مدت غیبت صغری

طبق آنچه که بیان شد، مدت غیبت صغری نزدیک به ۷۰ سال است. لیکن برخی مدت آن را ۷۴ سال نوشته اند. (۳) این دسته از علما، مبدا غیبت صغری را، سال تولد آن حضرت؛ یعنی سال ۲۵۵ ق، به حساب آورده اند. به نظر می رسد، ۷۰ سال نزدیک به واقع باشد؛ زیرا با وجود اینکه امام زمان علیه السلام در زمان حیات پدرش، غایب از دیدگان بود، لیکن این غایب بودن از غیبت صغری محسوب نمی شود؛ چون در زمان حیات پدر بزرگوارش، منصب و مسؤولیت امامت را به عهده نگرفته بود و بعد از وفات پدر متولی امامت گردید و وقتی ما از غیبت او بحث می کنیم، مراد ما آن غیبتی است که همراه و ملازم با امامت باشد نه هر غیبتی. بنابراین، غیبت صغری؛ یعنی: غیبتی که وصف امامت و داشتن نواب خاص، همراه و ملازم آن باشد و چنین غیبتی از هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ ق شروع و در نیمه شعبان سال ۳۲۹ ق خاتمه یافته است. (۴) غیبت کبری

ص: ۲۳

۱- برای اطلاع یافتن به مضامین این روایات ر.ک: اثبات الهداه، ج ۶، ص ۳۸۶، حدیث ۹۷؛ فیض الاسلام، نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۹؛ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۲، باب غیبت، ح ۱۵، طوسی، محمد بن حسن، کتاب الغیبه، ص ۱۶۰، ح ۱۱۸.

۲- ر.ک: صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کمال الدین، صص ۲۵۶ به بعد.

۳- طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، ص ۶۱۶؛ سلیمان، کامل، یوم الخلاص، ص ۱۴۷.

۴- صدر، سید محمد، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۴۱۷.

پس از سپری شدن دوره غیبت صغری، غیبت کبری و طولانی باخاتمه نیابت خاصه و مکاتبات حضرت با نواب، شروع شده و تا به امروز ادامه دارد. ویژگیهای این غیبت در ادامه بحث روشن خواهد شد. پیشگویی دو نوع غیبت

احادیث بسیاری از ائمه هدی علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده، که در آنها برای حضرت دو نوع غیبت پیش بینی کرده اند. این بخش از بحث و روایات مربوط به آن و تحقق عینی آنها در خارج، برای ما شیعیان اهمیت خاصی دارد و جواب برخی از اشکالات و ایرادهایی است که برخی نویسندگان معاصر، در اثر بی توجهی یا از روی غرض وارد کرده اند. بنابراین، برای روشن شدن حقیقت به دو نمونه از آن احادیث اشاره می کنیم. ۱. امام علی علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «... ثم یغیب عنهم امامهم ماشاء الله و یكون له غیبتان: احدهما طول من الاخری، ثم التفت الینار رسول الله فقال رافعا صوته: الحذر الحذر اذا فقد الخامس من ولد السابع من ولدی... سپس امامشان تا مدتی که خدا بخواهد از دیدگان پنهان می گردد، و برای او دو غیبت خواهد بود که یکی از آنها طولانی تر از دیگری است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نگاهی به ما کرد و با صدای بلند فرمود: هشیار و آگاه باشید هنگامی که پنجمین از نسل هفتمین فرزندانم از دیده هاناپدید شود. (۱) ۲. امام صادق علیه السلام می فرماید: «للقائم غیبتان: احدهما طویل و الاخری قصیره، فالاولی یعلم بمكانه فیها خاصه من شیعتہ، و الاخری لایعلم بمكانه فیها الا خاصه موالیه فی دینه (۲) برای قائم علیه السلام دو غیبت است: یکی طولانی و دیگری کوتاه، در اولی تنها خواص شیعیان از جایگاه او مطلع خواهند بود، در دومی فقط نزدیکترین خواص او که متصدی خدمت او هستند (۳) از جایگاه وی باخبر خواهند بود. احادیث زیادی درباره پیشگویی دو نوع غیبت وارد شده است که فقط حدیث در «غیبت نعمانی» نقل شده است. محمد بن ابراهیم نعمانی، که از اعلام قرن چهارم هجری است، بعد از نقل این احادیث، چنین نتیجه گیری می کند: «این احادیثی که بیانگر دو غیبت برای قائم علیه السلام است، احادیثی است که بحمد الله نزد ما از صحت برخوردار است و خداوند گفتار امامان را روشن نموده و دلیل راستگویی ایشان را در آن آشکار ساخته است.» (۴) در عین حال «ساشدنیا» از نویسندگان معاصر، می نویسد: «قابل توجه است پذیریم که دوران غیبت صغری، که نواب خاص امام زمان علیه السلام در آن دوره، مسؤولیت نیابت را به عهده داشتند و نزدیک به هفتاد سال از تاریخ را به خود اختصاص دادند، مصادف و مقارن با خلافت شش تن از خلفای عباسی بوده است. تقسیم غیبت کوتاه و طولانی، ابداع فقهای امامیه باشد، در تایید این تقسیم بندی، احادیث یا ابداع شده یا تفسیر گردیده اند تا وضعیت را آنچنان که ظاهر شده با آن تطبیق دهند.» (۵) چنین نظریه ای بسی نانصافی است، چون اعتقاد به دو غیبت، پس از رحلت نایب چهارم به وجود نیامده و توسط علمای شیعه ابداع نشده است، بلکه این موضوع، سالها قبل از غیبت صغری در گفتار نورانی پیامبر اکرم و امامان پیشین ما بیان شده بود و علمای شیعه آن را جمع آوری کرده و تبیین نمودند. (۶) نیابت

ص: ۲۴

۱- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۰.

۲- مقصود خادمان و اهل بیت آن حضرت و یا همان سی نفری که همراه حضرت هستند که در روایات به آنها اشاره شده است.

۳- نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، ص ۱۷۰، حدیث اول، بشاره الاسلام، ص ۱۶۴، کلینی، محمد بن یعقوب، همان،

ص ۱۴۰، صافی، لطف الله، منتخب الاثر، ص ۲۵۱، باب ۲۶.

۴- نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان، ص ۱۷۳.

۵- ۱۲۵، sachedia, Op. Cit، به نقل از تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۱۹.

۶- برای روشن شدن این موضوع در احادیث منقوله، دقت شود و به تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، صص ۲۲۰-۲۱۹ مراجعه گردد.

در هیچ یک از دو غیبت، صغری و کبری، پیوند امام دوازدهم حضرت حجه بن الحسن المهدی علیه السلام با مردم، به طور کلی، گسسته نبوده است زیرا در هر دو غیبت، امر «نیابت وجود داشته و دارد و از طریق نایبان، ارتباط امام با مردم برقرار بوده است. همان طوری که گفتیم، غیبت امام دوازدهم علیه السلام به دو مرحله تقسیم گشت و به تبع آن، نیابت نیز همین گونه است؛ یعنی، دارای دو مرحله است و دو گونه: نیابت خاصه، در غیبت صغری، و نیابت عامه، در غیبت کبری. (۱) نیابت خاصه و نیابت عامه

نیابت خاصه، آن است که امام اشخاص معین و مشخصی را نایب خود قرار دهد و به اسم و رسم او را معرفی کند، همان طوری که امام حسن عسکری علیه السلام این کار را انجام داد و فرمود: «العمری وابنه ثقتان، فمادایالیک عنی فعنی یؤدیان و ما قالاً لک فعنی یقولان (۲) عمری (عثمان بن سعید) و پسرش (محمد بن عثمان) مورد اعتماد هستند، هر چه آنها به تو برسانند از من می‌رسانند و آنچه به تو بگویند از جانب من می‌گویند. و در جای دیگر فرمود: «و اشهدوا علی ان عثمان بن سعید العمری و کیلی و ان ابنه محمدا و کیل ابنی مهدیکم (۳) گواه و شاهد باشید که عثمان بن سعید عمری (نایب اول) و کیل من است و فرزندش محمد بن عثمان (نایب دوم) و کیل فرزند من، مهدی شماست. حضرت حجه بن الحسن المهدی علیه السلام نایبان بعد از عثمان بن سعید (نایب اول) را به وسیله نایب قبلش معین می‌کرد و به مردم معرفی می‌نمود. نیابت عامه، آن است که امام علیه السلام ضابطه ای کلی و صفات و مشخصاتی را معرفی و بیان می‌کند، در هر عصری آن صفات و ویژگیهای معین در هر فردی از افراد وجود داشته باشد، نایب عام امام علیه السلام شناخته می‌شود. همان طوری که در احادیث این ضابطه کلی بیان شده است. امام زمان علیه السلام در توفیق اسحاق بن یعقوب که به دست محمد بن عثمان (نایب دوم) صادر گشت، فرمود: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله (۴) و اما رویدادها و پیشامدهایی که در آینده روی خواهد داد، درباره آنها به راویان حدیث ما رجوع کنید زیرا که آنها حجت من بر شمایند و من حجت خدایم باشم. و امام صادق علیه السلام فرمود: «و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه (۵) هر کس از فقها نفس خود را از معاصی و محرمات نگهداری کند و دین خود را حفظ نماید و مخالف هوای خود و مطیع مولای خود باشد، پس عوام (کسی که فقیه نیست و قدرت استنباط ندارد) باید از آن تقلید بکنند. بنابراین، کسانی که در دوره غیبت صغری، نیابت داشتند و با اسم و مشخصات معرفی شده بودند، «نایب خاص نامیده شده و نایبان خاص امام زمان علیه السلام را نواب خاص نواب اربعه می‌گویند. و کسانی که از آغاز غیبت کبری نیابت داشته اند و بر طبق ضابطه معین شده از طرف ائمه معصومین علیه السلام به نیابت رسیده اند، «نواب عام نامیده می‌شوند. خلفای دوران غیبت صغری

ص: ۲۵

- ۱- حکیمی، محمدرضا، خورشیدمغرب، ص ۴۴.
- ۲- کلینی، محمد بن یعقوب، همان، باب فی تسمیه من رآه علیه السلام، ح ۱.
- ۳- طوسی، محمد بن حسن، همان، ص ۳۵۶، ح ۳۱۷.
- ۴- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، همان، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۲۴۷ طوسی، محمد بن حسن، همان، ح ۲۴۷، طبرسی، احمد بن



علی بن ابی طالب، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۹.

۵- مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲، ص ۸۸.

دوران غیبت صغری، که نواب خاص امام علیه السلام در آن دوره، مسؤولیت نیابت را به عهده داشتند و نزدیک به هفتادسال از تاریخ را به خود اختصاص دادند، مصادف و مقارن با خلافت شش تن از خلفای عباسی بوده است. در این دوره از تاریخ، حوادث و جریانهای بزرگ و جنگهای مکرری به وقوع پیوسته است که بررسی آنها کتاب مستقلی را می طلبد. ما اکنون درصدد بیان این جریانها و نگارش شرح حال و تاریخ تفصیلی هنر عباسی ها آن بود که خودشان را جزء آل محمد به قلم آوردند تا جنبش و نهضت را به نفع خود اداره کنند. این افراد نیستیم، بلکه جهت آگاهی اجمالی به ذکر اسامی، بعضی ویژگیها و مدت خلافت هر کدام و آن قسمت از زندگانشان که مرتبط با جریان غیبت صغری، و نواب خاص و شیعیان باشد، اکتفا خواهیم نمود. قبل از ورود به شرح اجمالی خلفا، لازم است به عنوان مقدمه، مطالبی را درباره خلفای عباسی یادآور شویم. نخستین خلیفه ابوالعباس (۱) ملقب به سفاح (خونریز)، روز دوازدهم ربیع الثانی سال ۱۳۲ ق در کوفه، به اتفاق آراء طرفداران خود، بر کرسی خلافت نشست. وی بر منبر ایستاده، خطبه ای خواند و در طی آن خود و خانواده خود را اهل بیت پیامبر و آل محمد و ذوی القربی و عشیره الاقربین نامید و آیات راجع به اهل بیت و حقوق آنها را ذکر کرد. هنر عباسی ها آن بود که خودشان را جزء آل محمد به قلم آوردند تا جنبش و نهضت را به نفع خود اداره کنند. (۲) سرانجام، بنی عباس به نام اهل بیت علیهم السلام خلافت را، بعد از سرنگونی بنی امیه به دست گرفتند، و در ابتدای کار، روزی چند به مردم و علویین روی خوش نشان دادند؛ حتی به نام انتقام علویین، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفاء بنی امیه را شکافتند و هر چه یافتند، آتش زدند. (۳) اما دیری نگذشت که شیوه ظالمانه و خصمانه بنی امیه را پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بندوباری، هیچ گونه فروگذار نکردند و علویین را دسته دسته گردن زدند و یا زنده زنده دفن کردند. (۴) یکی از ویژگیهای خلفای عباسی که در همه آنها مشترک است، مشغول بودن و پرداختن به لهو و لعب، خوشگذرانی شراب خواری، شب نشینی ها و بی توجهی به شؤون زندگی مردم است. خوشگذرانی، شراب خواری، محفل و مجلسهای کذایی اینان روشنتر از آن است که احتیاج به استشهاد داشته باشد؛ زیرا کتب تاریخ مملو از این گونه شواهد است. بهترین موردی که می توان در این باره ذکر کرد، جریان برخورد متوکل با امام هادی علیه السلام است. درباره امام هادی علیه السلام نزد متوکل، سخن چینی و سعایت شد که نامه ها و سلاحهای مهمی از شیعیان در منزل حضرت وجود دارد و آن حضرت انگیزه خلافت داشته و فکر زمامداری را در سر می پروراند. به همین خاطر، متوکل عده ای از ترکهارا مامور کرد که شبانه به خانه حضرت، هجوم برده و تفتیش نمایند. آنان شبانه به خانه امام ریختند، امام را در اطاقی دیدند که عبا بر دوش، عمامه به سر و رو به قبله، بر روی زمین بدون فرش نشسته است و آیاتی از کلام الله مجید، پیرامون عذاب و وعد و وعید، قرائت می کند. به همان وضع حضرت را گرفته و پیش متوکل بردند، وقتی وارد شدند، متوکل جامی از شراب در دست داشت و مشغول میخوارگی بود، تا حضرت را دید، احترام کرد و کنار خود نشانده جامی که در دست داشت به حضرت تعارف کرد، حضرت فرمود: «مرا معذور و معاف دار، گوشت و خون من هرگز به شراب آلوده نشده است.» (۵) نمونه های دیگر از این قبیل در تاریخ بسیار است. بلی فقط المهتدی بالله از این روش مستثنی است و از نظر راه و روش بهتر از همه آنها بود؛

ص: ۲۶

۱- کتابهایی که در قرون اولیه غیبت نگاشته شده است، به جای «نواب بیشتر» «سفر» و «ابواب» و «وکلا» تعبیر شده است.

۲- عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب.

۳- فیاض، علی اکبر، تاریخ اسلام، ص ۲۰۷.

۴- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، المختصر فی اخبارالبشر، ج ۱، ص ۲۱۲.

۵- صدر، سید عیسی، تشیع و ستمگران و جنایتکاران تاریخ، ص ۲۱۹، به نقل از تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۹۸.

میان عباسیان این شخص مانند عمر بن عبدالعزیز در میان بنی امیه به شمار می رفت. (۱) یکی دیگر، از ویژگیهای خلفای عباسی، دشمنی با خاندان رسالت، ایجاد نفرت نسبت به علویین، تبعید، زندانی کردن، کشتن و فشار بر آنان است. در این فکر میان خلیفه، سران قوم، ارتش و وزرا، فرقی نبود و همه، هم عقیده بودند. این تفکر در سراسر تاریخ خلافت عباسی به چشم می خورد، لیکن بر حسب اختلاف اشخاص و روحیه ها در ادوار مختلف شدت و ضعف پیدامی کرد. شواهد تاریخی زیادی داریم که این مطلب را اثبات می کند، ولی ما به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم. ۱. جنایات متوکل نسبت به آل علی علیه السلام متوکل در دشمنی با خاندان رسالت، در میان خلفای عباسی نظیر نداشت، بویژه با علی علیه السلام دشمنی سرسختی داشت و آشکارا ناسزا می گفت و در بزمهای شبانه کسی را و او می داشت که تقلید آن حضرت کند و خود هم می خندید در سال ۲۳۶ ق امر کرد قبه ضریح حضرت امام حسین علیه السلام را در کربلا و همچنین خانه های بسیاری که در اطرافش ساخته بودند، خراب و بازمین یکسان نمودند و دستور داد آب به حرم امام علیه السلام بستند و زمین قبر مطهر را شخم و زراعت کنند تا به کلی اسم و رسم مزار فراموش شود. (۲) در زمان متوکل، وضع زندگی سادات علویین که در حجاز بودند، به مرحله رقت باری رسیده بود، به گونه ای که زنهای ایشان ستر نداشتند و عده ای از ایشان، چادری کهنه داشتند که در اوقات نماز آن راء به نوبت پوشیده، نماز می خواندند. نظیر این فشارها را، به سادات علوی که در مصر بودند، نیز، وارد می ساخت. (۳) ۲. تحت نظر گرفتن ائمه علیهم السلام و سرکوبی نهضت های علوی

این سختگیریها و فشارها هر چه به طرف دوران غیبت صغری نزدیک می شد، زیادتر می گردید. ائمه ما، بویژه در زمانهای نزدیک غیبت صغری مدت زیادی در دنیایماندند، در عنفوان جوانی به پیشگاه خدا می شتافتند. امام جواد علیه السلام (طبق روایات شیعه) در سال ۲۲۰ ق به تحریک معتمد، خلیفه عباسی، به دست همسر خود، که دختر مامون بود، در سن ۲۵ سالگی مسموم و شهید شد. (۴) امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ ق (بر طبق روایات شیعه) در سن ۴۱ سالگی، به دست معتز خلیفه عباسی با سم به شهادت رسید. (۵) امام حسن عسکری علیه السلام را در سال ۲۶۰ ق (بنابه بعضی از روایات شیعه) به دسیسه معتمد، خلیفه عباسی، در سن ۲۸ سالگی مسموم کردند و شهید شد. (۶) عمر کوتاه این امامان راستین، نشانه این است که خلفای برای سرکوبی و مخفی نگاه داشتن وجود امامان، گر چه به صورت غیر مستقیم، تا چه اندازه کوشش داشته اند.

ص: ۲۷

- 
- ۱- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱، تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۲۳۲، الشیعه فی التاریخ، ص ۲۰۶.
  - ۲- همان، ص ۱۰۳.
  - ۳- همان، ص ۵۱، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، ص ۳۹۵، ابوالفداء، همان، ج ۲، ص ۳۸، طباطبایی، سید محمد حسین، همان، ص ۲۶.
  - ۴- اصفهانی، ابوالفرج، همان، صص ۳۹۶-۳۹۵، طباطبایی، سید محمد حسین، همان، ص ۲۱۶.
  - ۵- کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ص ۴۱۳.
  - ۶- همان، ص ۴۳۲.

سردرد ملکه سردرد ملکه شدید شده بود و هر چه از شب می گذشت بر شدتش افزون می گشت. ملکه آن شب را با درد و نج سپری کرد و ناله زد و اشک ریخت. بالاخره صبح سه شنبه، اشعه خورشید تاریکی شب را درید و صفحه زمین را روشن ساخت اما بانو هر دو چشمش را از دست داد و بر اثر یک بیماری مرموز بکلی نابینا شد. بانو سخت متاثر گردید، دیگر هیچ چیز را نمی دید. از غم کوری، سردرد را فراموش کرد. نمی دانست آیا دیدگانش قابل معالجه هست و درمان می پذیرد یا خیر؟ سید محمد سعید افندی که خود از استادان و سخنوران عامه در نجف به شمار می رفت و در مدرسه ای نزدیک باب وادی السلام تدریس می نمود، گوید: شوهر این زن ملا امین، در کتابخانه حمیدی بامن همکاری داشت. او روز سه شنبه نزد من آمد و با افسردگی و پریشانی، حادثه نابینا شدن همسرش را برایم شرح داد و گفت: دیشب بعد از یک سردرد شدید و طولانی هر دو چشم ملکه کور شده و هیچ کس و هیچ چیز را نمی بیند.

من از این پیش آمد اظهار تاجر کردم و گفتم: «اگر شفای همسرت رامی خواهی امشب او را در حرم مطهر حضرت مرتضی علی علیه السلام ببر و به حضرتش توسل جسته ، شفای وی را طلب کن و آن بزرگوار را در درگاه الهی واسطه قرار بده شاید خداوند به برکت امیرالمؤمنین علیه السلام شفایش بخشد.» شب چهارشنبه فرارسید، ملکه همچنان دردمند و مضطرب بود، با آنکه می خواستند او را به حرم شریف مولا برده و متوسل شوند، اما از شدت درد و ناراحتی، چنان بیتاب و ناآرام بود که از تشرف و زیارت منصرف گردیدند. پاسی از شب گذشت ، هنوز زن بیچاره ناله می کرد و درد می کشید . بی قراری او ، آرامش دیگران را نیز بر هم زده بود . همه متأثر و ناراحت بودند. اواخر شب ، اندکی آرام گرفت و ساعتی به خواب رفت. اما چیزی نگذشت که از خواب پرید و اظهار خرسندی نمود. خواب عجیبی دیده بود. او با خوشحالی و انبساط خاطر، رؤیای نویدبخش و اعجاز آمیزش را تعریف کرد و گفت: در خواب دیدم، شوهرم با خانمی به نام زینب، مرا برای رفتن به حرم حضرت امیر علیه السلام و زیارت مرقد مطهر آن بزرگوار کمک نمودند. همراه آن دو حرکت کردم تا مشرف شوم و توسل بجویم. در راه ، مسجد بزرگ و با عظمتی دیدیم که مملو از جمعیت بود. تصمیم گرفتیم به آن مسجد برویم و بینیم چه خبر است. وقتی وارد مسجد شدم ، صدای مردی را شنیدم که از میان انبوه جمعیت مرا شناخت و خطاب به من فرمود: «مترس و نگران نباش ، ان شاء الله هر دو دیده ات شفا می یابد.» من که ناینا بودم و هیچ کس رانمی دیدم، بعد از شنیدن این صدا، پرسیدم: «شما کیستید؟ خدا در وجودتان برکت افزایش دهد.» ایشان فرمودند: «انا المهدی، من صاحب الزمان ، مهدی هستم ملکه رؤیای مسرت بخش خود را بدینگونه ادامه داد و گفت : «در این هنگام با خوشحالی از خواب پریدم و احساس کردم نشاط روحی و لذت خاصی وجودم را فرا گرفته است. سپس بی صبرانه در انتظار طلوع خورشید نشستم تا برای زیارت و توسل شرفیاب شوم.»

خورشید بامداد چهارشنبه از افق سرزد و برای آن بانوی دردمند و نابینا، گرمی، شادی و نشاط زاید الوصفی به ارمغان آورد. آن روز، سوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و سیصد و هفده هجری بود که ملکه با شوهرش همراه عده زیادی از زنان به راه افتادند. اما قبل از زیارت مرقد امیرمؤمنان علیه السلام به طرف خارج شهر حرکت کردند تا به جایگاهی که مقام حضرت مهدی علیه السلام گفته می شود مشرف شوند و توسل جویند. آنها دسته جمعی شهر را پشت سر نهادند و راهی مقام صاحب الزمان علیه السلام شدند. این مقام که داخل وادی السلام است، بیرون نجف قرار گرفته و صحن و گنبدی دارد و محرابی که به حضرت مهدی علیه السلام منسوب است. وقتی به مقام رسیدند، ملکه به تنهایی وارد شد، میان محراب نشست و با حال عجیبی به توسل و دعا پرداخت. او سخت منقلب بود. از سوز دل ناله می کرد، مثل ابربهار اشک می ریخت، با صدای بلند گریه می کرد، آنقدر گریست و زاری نمود که بی حال بر زمین افتاد و از هوش رفت. زنان همراهش که از دور مراقب وی بودند و وضعش را نظاره می کردند، دورش را گرفتند و منتظر ماندند تا به حال طبیعی برگردد. ناگهان ملکه به هوش آمد و اطرافش را نگریست. او شفا یافته بود و همه جا را می دید. زنهای عرب، بامشاهده این کرامت هلله کنان غریوشادی سردادند. ملکه گفت: «وقتی از حال رفتم و بیهوش افتادم، دو مرد بزرگوار را دیدم که نزد من آمدند یکی از آن دو، سن بیشتری داشت. آن آقای که سنش زیادتر بود، جلو قرار داشت و آن دیگری که جوان بود پشت سر او ایستاده بود. او که سن بیشتری داشت، رو به من نمود و فرمود: «نترس، بیم نداشته باش از ایشان پرسیدم: «شما کیستید؟» فرمودند: «من علی بن ابی طالب هستم و این شخصی که پشت سرم ایستاده، فرزندم مهدی است.» سپس حضرت علی علیه السلام بانویی را که آنجانشسته بود، به نام خواندند و فرمودند: «ای خدیجه، برخیز و دستت را بر دو چشم این زن بیچاره بکش.» آن بانو به فرمان امام بی درنگ برخاست نزد من آمد، دستش را روی دیدگانم کشید که ناگهان به هوش آمدم و حال طبیعی ام را باز یافتم. وقتی به خود آمدم متوجه شدم، شفا پیدا کرده ام و دیدگانم پر نور و سالم و از سابق بیناتر شده اند و همه جا را بهتر از اول می بینیم. آنگاه دیدم زنها دورم را گرفته و هلله کنان، فریادی شادی برآوردند.» ملکه، شفا پیدا کرد او با توسل به امام عصر مورد لطف حضرت بقیه الله علیه السلام قرار گرفت، و از کوری نجات یافت. پس از ظهور این کرامت، ملکه با شوهر و زنان همراهش در حالی که آهنگ درود بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم سر می دادند رهسپار نجف شدند تا تربت پاک و مرقد تابناک حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را زیارت کنند.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

